

در سگفتار معرفت شناسی باور دینی، جلسه پنجم

استاد مصطفی ملکیان، ۸۵-۱۳۸۴

این مجموعه اگر در قالب یک نظام در بیاید می شود **نظام دینی**:

گزاره هایی که در متون دینی آمده، به علاوه ی پیشفرض های گریزناپذیر آن ها و باز به علاوه ی لوازم منطقی آن ها. در قالب در آوردن یعنی یک نوع تسلسل منطقی بین آنها برقرار کردن است. مجموعه اطلاعات پراکنده نظام نیست و آن را information می گویند. دین و مذهب ساحت های مختلف دارد: نظامی که به این صورت درست می شود فقط نظام عقیدتی دین و مذهب است.

رابط و نسبت نظام عقیدتی با استدلال گرایی

رابط و نسبت نظام عقیدتی با عقلانیت آن هم به معنای استدلال گرایی چیست؟ در اینجا اقوال مختلف وجود دارد:

۱- عدم امکان استدلال

استدلالی کردن برای یک نظام دینی ممکن نیست؛ یعنی نمی شود به سود یک نظام دینی اقامه ی دلیل کرد. می توان به سود یک نظام روان شناختی یا فیزیکی یا فلسفی دلیل آورد؛ ولی برای نظام دینی نمی شود؛ زیرا:

الف) هیچ نظام عقیدتی دینی نیست که دست خوش تناقض درونی نباشد و اگر نظامی دست خوش تناقض باشد نمی شود به سودش استدلال کرد. همیشه به سود دو عبارتی می توان استدلال کرد که

خود آن مدعیات سازگار باشد؛ مثلاً چطور می‌شود خدای واحد، ثالث^۱ باشد؟ چطور خدای واحد «اب» است و «ابن» و «روح القدس»؟ در اسلام متکلمان جبری و اختیاری هر دو به قرآن، یعنی به متنی واحد استدلال می‌کنند؛ آن وقت ممکن است کسی بگوید در قرآن تناقض وجود دارد. مشبّه و مجسمه هم از قرآن دلیل آورده‌اند. هم خدای نامتشخص و هم خدای متشخص انسان‌وار و هم خدای متشخص ناهمسانوار از قرآن استدلال به سودش می‌شود. «جی. ال. مکی»^۲ کتابی دارد با نام «معجزه‌ی خدا باوری»^۳ او از ملحدان معروف روزگار ماست. می‌گوید معجزه است که کسانی به خدا باور دارند! (ب) برخی گفته‌اند از آن‌جا که گزاره‌های دینی مربوط به ساحات فوق عقل بشری است^۴، نمی‌شود به نفعش استدلال کرد. گفته‌اند گزاره‌های اصلی دین یا راجع به زندگی پیش از تولدند یا عوالم بعد از مرگ و عقل انسان راجع به این‌ها چیزی نمی‌تواند بگوید.

(ج) برخی گفته‌اند استدلال امکان‌پذیر نیست؛ زیرا مربوط به امور فوق‌إخباری است و ما فقط بر إخبارها استدلال می‌توانیم بیاوریم؛ ولی در متون مقدس گزاره‌های انشایی فراوانی وجود دارد. ما راجع به واقعیت^۵‌ها می‌توانیم استدلال کنیم نه راجع به ارزش^۶‌ها و تکلیف^۷‌ها.

پاسخ به دلیل سوم

به این سخن جواب داده شده است. من قبول ندارم که وقتی چیزی مربوط به امور فوق‌إخباری باشد استدلال‌پذیر نباشد. در انشائیات هم می‌شود استدلال کرد. در انشائیات اول باید هدفی تصویر کنیم و سپس ببینیم آن گزاره‌ی انشایی ما را به آن هدف می‌رساند یا نه. اگر برساند حق است و اگر نرساند

^۱ ثالث یعنی آنچه مرکب از سه چیز باشد.

^۲ John Leslie Mackie

^۳ The Miracle of Theism.

^۴ در جلسه‌ی قبل این نکته را توضیح دادم.

^۵ fact

^۶ value

^۷ obligation

باطل. از کجا می‌توان فهمید هدف شارع از یک امر یا نهی چه بوده؟ این بحثی است که واردش نمی‌شوم.

۲- امکان استدلال

استدلالی کردن ممکن است؛ اعم است از اینکه همه گزاره‌ها را می‌شود برایش استدلال کرد یا برای اهم آنها به لحاظ کیفی، می‌توان استدلال کرد. حال اگر کسی بگوید استدلال کردن ممکن است خود به دو دسته تقسیم می‌شود: حال که ممکن است استدلال آیا مطلوبیت دارد یا نه؟

عدم مطلوبیت استدلالی کردن گزاره‌های دینی

ممکن است کسی بگوید استدلالی کردن گزاره‌های دینی مطلوب نیست، زیرا:

الف) زیرا بعد از استدلال آوردن موضع ما در قبول آن گزاره‌ها جبری و انفعالی می‌شود و قبول ما در این صورت ارزشی ندارد. اگر من گزاره‌ی «خدا وجود دارد» را با برهان برای شما اثبات کردم، شما جبراً آن را می‌پذیرند و این پاداشی ندارد.

ب) زیرا در این صورت مردم نیازی به خدا ندارند؛ اگر هر چه خدا گفته است، می‌شد استدلال کرد و همه‌ی موارد به عقل مردم میرسید، دیگر چه نیازی به خدا و قرآن بود؟

وجه نیاز بشر به دین

همیشه می‌گوئیم می‌دانید وجه نیاز بشر به دین چیست؟ آن است که عقل بشر کوچک است و خیلی چیزها را سرش نمی‌شود، اما بعد می‌گویند در «حکمت متعالیه‌ی اسلام» آغاز و انجام و صدر و ذیل همه در جای خود اثبات شده است: ثبوت فی محله! اگر همه چیز برهانی شده و برهان و عرفان و قرآن جدایی ناپذیرند چه نیازی به قرآن بود؟ فلسفه وجودی ادیان و مذاهب از بین می‌رود.

جوابی می شود داد: می شود به فرض محال همه چیز را برهانی کرد؛ ولی باز هم نیازمان به دین از بین نرود. مثال: یک وقت شما مریض می شوید و می گوئید من هیچ پزشکی را قبول ندارم و خودم می روم مواد مختلف را امتحان می کنم تا دارویم را تشخیص دهم. اما یک موقع می گوئید بالاخره این پزشکان دیوانه نبوده اند و عمری کار کرده اند. پس می رویم پیش دکتر و نسخه اش را عمل می کنم: هر چه شد، شد. هیچ کدام از دو راه معقول نیست. راه سوم اینست که من صرفه جوئی در عمر و زمان می کنم و می روم کارهای پزشکان را می بینم؛ اما اینطور نیست که هر بلایی سرم آمد بگویم فضولی موقوف! اگر نسخه خوبم نکرد، ولو اینکه پزشکش بسیار هم متخصص باشد دیگر برای این درد سراغش نمی روم و می روم دنبال سایر پزشکان می گردم. درد را من مریض باید تشخیص بدهم، نسخه را باید پزشک بنویسد؛ اما مفید بودن و نبودن نسخه را دوباره من باید تشخیص بدهم. در کار سوم راه میان بُر را رفته ام. ممکن است کسی بگوید دین هم همین طور است؛ اگر می خواستیم همه حقایق هستی شناختی، معرفت شناختی، خداشناسی، انسان شناختی، وظیفه شناختی، ارزش شناختی، می خواستیم از نو دریابیم نمی شد. پس رجوع می کنیم به ادیان و صرفه جویی می کنیم.... نمی شود تا آخر عمر آدم در ناامیدی، افسردگی، عدم رضایت از باطن خودش، بی معنایی زندگی، اضطراب، تشویش و دلهره زندگی کند؛ اما بگوید دینم بهترین دین است؛ اگر دین نتواند اینها را اصلاح کند چه فایده دارد؟ اگر من در دنیا آرامش نداشتم بدانید در آخرت هم آرامش نخواهم داشت. اگر در اینجا شاد نبودم در هیچ جا شاد نخواهم بود. اگر در اینجا معنایی برای زندگی پیدا نکنم، در هیچ جا پیدا نمی کنم. آخرت استمرار و باطن همین دنیا است. اگر گفتید همه مزایای دین را در آخرت می شود فهمید، آنگاه هر خرافه پرستی هم همین را می تواند بگوید. بگوید به وضع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و حقوقی ما نگاه نکنید! همین که آخرین نفسمان را کشیدیم، آن وقت حقانیت دین ما معلوم می شود! ما می رویم در بهشت و شما می روید به جهنم! اینکه ملاک باقی نمی گذارد. من باید

ملاکی داشته باشم که بفهمم پیامبر اسلام (ص) حق است یا شخص دیگر. نمی‌شود در دین فقط رجز خواند و کاری نکرد.